

الدرس الرابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿ الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي، فقد نقلت إلى العربية ألفاظ فارسية كثيرة بسبب التجارة ودخول الإيرانيين في العراق واليمن،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

و كانت تلك المفردات ترتبط ببعض البضائع التي ما كانت عند العرب كالمسك والديبا.
و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود)

واشتد النقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
و این انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

و في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية حين شارك الإيرانيون في قيام الدولة العباسية على يد أمثال أبي مسلم الخراساني و آل برمك.
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

و كان لابن المقفع دور عظيم في هذا التأثير، فقد نقل عدداً من الكتب الفارسية إلى العربية، مثل كلیله و دمنه.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی ترجمه کرد.

° ارتبط: ارتباط داشت، (مضارع: يرتبط / امر: ارتبط / مصدر: إرتباط)

و لفیروزآبادی معجم مشهور باسم القاموس یضم مفردات كثيرة باللغة العربية. و فیروزآبادی لغت نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی گیرد. (شامل می شود)

و قد بین علماء اللغة العربية و الفارسیة أبعاد هذا التأثير في دراستهم، فقد ألف الدكتور التونجي كتاباً يضم الكلمات الفارسیة المعربة سماه «معجم المعربات الفارسیة في اللغة العربية». و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه های) این اثرگذاری را در پژوهش های خود آشکار کرده اند (توضیح داده اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می گرفت [و] آن را «معجم المعربات الفارسیة في اللغة العربية». (= لغت نامه عربی شده های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أما الكلمات الفارسیة التي دخلت اللغة العربية فقد تغيرت أصواتها و أوزانها، و نطقها العرب وفقاً لآسنتهم، فقد بدلوا الحروف الفارسیة «گ، چ، پ، ژ» التي لا توجد في لغتهم إلى حروف قریبة من مخارجها؛ مثل:

پردیس ← فردوس، مهرگان ← مهرجان، چادرشَب ← شَرشَف و ...

اما کلمه های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن هایش دگرگون شد و عرب ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبان شان پیدا نمی شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده اند؛ مانند: پردیس ← فردوس، مهرگان ← مهرجان، چادرشَب ← شَرشَف و ...

و اشتقوا منها کلمات أخرى، مثل «يكنزون» في آية ﴿... يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ من کلمة «گنج» الفارسیة. و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يكنزون» در آیه -{ و طلا و نقره انباشته می کنند...}- از کلمه «گنج» فارسی.

علینا أن نعلم أن تبادل المفردات بين اللغات في العالم أمر طبيعي يجعلها غنية في الأسلوب و البیان، و لاندستطيع أن نجد لغة بدون کلمات دخيلة؛ ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد، و نمی توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كان تأثير اللغة الفارسیة على اللغة العربية قبل الإسلام أكثر من تأثيرها بعد الإسلام، و أما بعد ظهور الإسلام فقد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسیة بسبب العامل الديني. اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیشتر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

الفارسیة



° لغت نامه ، قاموس / فرهنگ نامه / حروف المعجم :حروف هجا ، حروف الفبائی

° سوره توبه: ۴ ، يَكْنُزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجه و ذخیره می کنند.

برگرد * الْمَعْجَم * برگرد

مفردات : واژگان مَسْك : مشک نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع : يَنْطِقُ) نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع : يَنْقُلُ) وَقَفَّأَ : بر اساس يَضُمُّ : در برمی‌گیرد (ماضی : ضَمَّ)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد (مضارع : يَتَغَيَّرُ) دَخِيل : وارد شده دِيَاچ : ابریشم شَارَكَ : شرکت کرد (مضارع : يَشَارِكُ) مَعَّرَبَ : عربی شده	اَزْدَادَ : افزایش یافت (مضارع : يَزْدَادُ) اَشْتَدَّ : شدت گرفت (مضارع : يَشْتَدُّ) اَشْتَقَّ : برگرفت (مضارع : يَشْتَقُّ) اَنْضَمَّ : پیوستن (اَنْضَمَّ، يَنْضَمُّ) بَيْنَ : آشکار کرد (مضارع : يَبِينُ)	بر وزن «اَفْتَعَلَ» فعل ماضٍ من باب «اَفْتَعَلَ» بزیاده حرفین مصدر من باب «اَفْتَعَلَ» فعل ماضٍ من باب «تَفْعِيل» بزیاده حرف واحد
---	---	--	--

عَوْلِ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱. لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
کج قدر ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲. بعد أي حدث تاريخي اشتد نقل الكلمات الفارسية إلى العربية؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
کج اشتد النقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

۳. من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
کج الدكتور التونجي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۴. متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
کج المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۵. بأي سبب نقلت المفردات الفارسية إلى العربية؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
کج نقلت المفردات الفارسية إلى العربية بسبب التجارة و دخول الإيرانيين في العراق و اليمن.
واژگان فارسی به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

۶. أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللِّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
 چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
 كَيْ تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللِّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللِّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
 تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

هـ اِعْلَمُوا هـ بَرگرد

المَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم‌ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:
 جَاءَ مَدْرَسٍ :مَعْلَمِيَّ آمَدَ . جَاءَ الْمَدْرَسِ :مَعْلَمٌ آمَدَ .
 وَجَدْتُ قَلَمًا . قَلَمِي رَا يَافِتَم . وَجَدْتُ الْقَلَمَ . قَلَم رَا يَافِتَم .

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :
 رَأَيْتُ أُفْرَاسًا . كَانَتْ الْأُفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا .
 اسب‌هایی را دیدم. آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمهٔ أُفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ـَ ، ـِ ، ـُ) دارد؛ مثال: رَجُلًا ، رَجُلٍ وَ رَجُلٌ
 در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.
 معادل عربی هر سه جمله بالا می‌شود: جَاءَ رَجُلٌ.

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...
 اسم عَلَم، مانند: عَبَّاسٌ ، كَاطِمٌ وَ حَسِينٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:
 أَلْعَلِمُ كُنْزٌ . دَانِشْ كِنِجْ اسْتِ . فَرِيْقُنَا فَائِزٌ . تِيمْ مَا بَرْنَدَه اسْتِ .
 در دو مثال بالا کنز و فائز تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبر از نوع اسم غیر موصوفه، معدودها، موصوفه یاففت -یکی از این دو- بعضی از موارد مثل: جدًا، جیدًا، أيضًا و ... ، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

که اِخْتَبَرْتُمْ نَفْسَكُمْ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النِّكَرَةِ.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ۚ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ۗ﴾
النور: ۳۵

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲. ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ ...﴾ المزمّل: ۱۶ و ۱۵
رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳. عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفٍ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

هـِ اِعْلَمُوا هـِ

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

حروف «أَنْ»: که «و «گي، لِ لَکي، حَتَّى: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لِکي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُونَ: می‌روند	کي يَذْهَبُونَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَتَّالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَتَّالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اِخْتَبَرْتُمْ نَفْسَكُمْ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتَيْنِ وَالْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيْنِ الْأَفْعَالِ الْمُضَارِعَةِ.

۱. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ﴾ البقرة: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.

۵ ° الْمِشْكَاةُ: چراغدان

۶ ° الدُّرِّيُّ: درخشان

۷ ° آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

۸ ° و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

۲. ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴^۶
از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی ...

۳. مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يُفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أعلام الدين: ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند. (یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن [مطلب] پاسخ می‌دهد و پیش از آن که [مقصود گوینده را] بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

که التمارین برگرد

- التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✕
- ✓ ۱- الْمَسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزَلَانِ.
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.
- ✓ ۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشُ تُوَضَعُ عَلَى السَّرِيرِ.
ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.
- ✕ ۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.
عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصلش به زبان می‌آورند.
- ✓ ۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِائَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتِ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.
صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.
- ✕ ۵- أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيَّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التَّرَكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱. تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السَّفِينُ. → هر چه پیش آید خوش آید.
۲. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. → کم گوی و گزیده گوی چون در.
۳. أَكَلْتُمْ قَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. → گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
۴. خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. → نمک خورد و نمکدان شکست.
۵. الْأَصْبَرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ. → از دل برود هر آنکه از دیده رود.
۶. الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. → برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدای

^۵ رَزَقَ: روزی داد

^۶ خُلَّةٌ: دوستی

^۷ مُعَارَضَةٌ: مخالفت

۱. تَجْرِي الرِّيحُ مَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
 ۱. بادها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند (می‌وزند)
 ۲. أَلْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
 ۲. کسی که دور از چشم هست، از دل دور است.
 ۳. أَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
 ۳. خرما خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
 ۴. خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ .
 ۴. بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.
 ۵. أَلصَّبِرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.
 ۵. صبر کلید گشایش است.
 ۶. أَلْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ .
 ۶. خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.
 ۶. هَرَّ حَيْثُ يَأْتِي خَيْرٌ يَأْتِي خَيْرًا.
 ۶. هر چه پیش آید خوش آید.

التمرين الثالث: أجب عن الأسئلة التالية حسب الصور.



في أي بلاد تقع هذه الأهرام؟ في مصر
 این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



بم يذهب الطلاب إلى المدرسة؟ بالحافلة.
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



لمن هذا التمثال؟ لسيبويه.
 این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



كيف الجو في أربيل في الشتاء؟ بارد.
 هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



ماذا تشهد فوق النهر؟ أشاهد جسرًا.
 بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هل تشهد وجهًا في الصورة؟ نعم. أشاهد الوجه.
 آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره را می‌بینم.

^{۶۲} فعل بعد از موصول «من و ما» به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود. «خیر» در این عبارت اسم تفضیل است.
^{۶۳} «الخیر» در این عبارت «مصدر» است. بطور کلی بدانید هرگاه «خیر و شر» با «ال» همراه باشند، اسم تفضیل نیستند.

التمرین الرابع:

ألف: عین الترجمة الصحيحة حسب قواعد المعرفة و النكرة.

- | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگان درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبند کهنه |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین |

ب: ترجم الجملة التالية حسب قواعد المعرفة و النكرة، ثم عین المعرفة و النكرة في ما أُشير إليه بخط.



٦

٤

سَجَلَتْ مَنظَمَةُ اِيُونِسْكَو مَسْجِدَ اَلْاِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسِ فِي قَائِمَةِ التَّرَاثِ الْعَالَمِي
سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.

قابوس: معرفه / التراث: معرفه



عمارة خسرو آباد في سَنَدَج تَجْذِبُ سِيَّاحًا مِنْ مَدَنِ اِيران. حَديقَةُ شاهزاده قُرْبَ كرمان جَنَّةٌ فِي الصَّحراء.
عمارت خسروآباد در سَنَدَج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی
در بیابان است.

سیاحاً: نكرة / جنة: نكرة



مَعْبَدُ كَرْدَكَلَا فِي مَحَاظِفَةِ هَا زَنْدَرَانِ أَحَدُ الْاَثَارِ الْقَدِيْمَةِ.
تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.
مازندران: معرفه

٦ قائمة التراث العالمي: لیست میراث جهانی

٦ تکیه کردکلا، از آثار ملی دوره قاجاری است. این بنای بسیار زیبا واقع در روستای کردکلا از توابع شهرستان جویبار در استان مازندران است.

التمرین الخامس: عين الكلمة الصحيحة حسب الفعل الماضي.

الفعل الماضي	الفعل المضارع	فعل الأمر	المصدر	اسم الفاعل
وافق	يوافق <input checked="" type="checkbox"/>	وافق <input checked="" type="checkbox"/>	التوفيق	الموافق <input checked="" type="checkbox"/>
	يوفق <input type="checkbox"/>	وفق	الموافقة <input checked="" type="checkbox"/>	الموفق
تقرب	يتقرب <input checked="" type="checkbox"/>	تقرب <input checked="" type="checkbox"/>	التقرب	المقرب <input checked="" type="checkbox"/>
	يتعرف	تعرف <input checked="" type="checkbox"/>	التقريب	المتقرب <input checked="" type="checkbox"/>
تعارف	يتعارف <input checked="" type="checkbox"/>	اعرف	المعارفة	المتعارف <input checked="" type="checkbox"/>
	يشغل	اشغل	الانشغال	المعرف
اشتغل	يشغل <input checked="" type="checkbox"/>	اشغل <input checked="" type="checkbox"/>	الانشغال	المتشغل <input checked="" type="checkbox"/>
	يفتح	انفتح <input checked="" type="checkbox"/>	الاستفتاح	المتفتح
انفتح	ينفتح <input checked="" type="checkbox"/>	تفتح	الانفتاح	المنفتح <input checked="" type="checkbox"/>
	يرجع	استرجع <input checked="" type="checkbox"/>	الارتجاع	المسترجع <input checked="" type="checkbox"/>
استرجع	يرجع	راجع	الاسترجاع	المرجع
	ينزل	انزل	الانزول	المنزل <input checked="" type="checkbox"/>
نزل	ينزل <input checked="" type="checkbox"/>	نزل <input checked="" type="checkbox"/>	التنزيل	النازل
	يكرم	أكرم <input checked="" type="checkbox"/>	الإكرام	الأكرم
أكرم	يكرم	كرم	التكريم	المكرم <input checked="" type="checkbox"/>

التمرین السادس: ترجم الآيات، ثم عين المطلوب منك.

- ﴿... فَأَصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ...﴾ الأعراف: ٨٧ (فعل الأمر) صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. ← اصبروا
- ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الفتح: ١٥ (المضاف إليه) می خواهند کلام خداوند را عوض کنند. ← الله
- ﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ ...﴾ المائدة: ٦ (الفاعل) خداوند نمی خواهد تا شما را در حالت بحرانی قرار دهد. ← الله
- ﴿... لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ ...﴾ آل عمران: ١٥٣ (الفعل الماضي) تا بر آنچه که دست داده اید، اندوهگین نشوید. ← فات
- ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...﴾ آل عمران: ٩٢ (الفعل المضارع) به نیکی دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. ← لَنْ تَنَالُوا حَتَّى تُنْفِقُوا تُحِبُّونَ



حرج: حالت بحرانی لکیلا: لگی+لا(لای نفی) فات: از دست رفت لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

الْتَمَرِينُ السَّابِعُ: اَكْتَبَ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

فَرَسٍ (اسب): أَفْرَاسٍ / أَتْرٍ (نشان): آثَارُ / تَارِيخٍ (تاریخ): تَوَارِيخٍ
 قَرْيَةٍ (دهکده): قُرَى / عِبْدٍ (بنده): عِبَادُ / دَوْلَةٍ (کشور، حکومت): دَوْلُ
 مَثَلٍ (همسان، مشابه): أَمْثَالُ / مَلْعَبٍ (ورزشگاه): مَلَاعِبُ / رَسُولٍ (فرستاده): رَسُلٌ
 كِتَابٍ: كُتِبَ / سِنٍ (دندان): أَسْنَانُ / سَمَكٍ (ماهی): أَسْمَاكُ
 جِدْعٍ (تنه): جَدْوَعٌ / جَنَاحٍ (بال): أَجْنِحَةٌ / قَمٍ (دهان): أَفْوَاهُ، أَفْهَامُ

لِلْمُطَالَعَةِ بَرَكُود

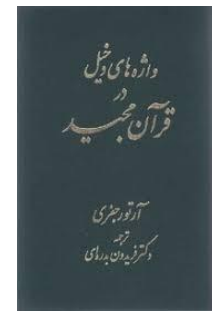
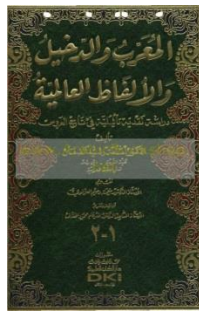
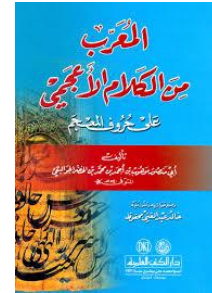
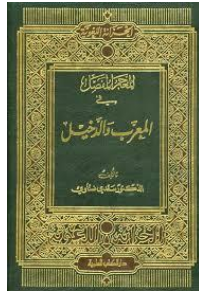
الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إِبْرِيْسمُ / إِبْرِيْشُمُ / إِبْرِيْقُ / أَبْرِيْزُ / أَرْجَوَانِيٌّ / أَرْجَوَانِيٌّ / أَسْتَاذُ / أَسْتَاذُ / إِسْتَبْرَقُ / سِتْبَرْكُ / أَسْطُوَانَةٌ: أَسْطُوَانَةٌ / بَابُوْنَجُ: بَابُوْنَهُ /
 بَخْشِيْشُ ← بَخْشِشُ (بِالْفَارِسِيَّةِ: أَنْعَامُ) / بَابُوْجُ (نَوْعٌ مِنَ الْحِذَاءِ) ← پاپوش / بَاذَنْجَانُ: بَاتَنْجَانُ (بِالْفَارِسِيَّةِ: بِادِمَجَانُ) / بَرَبَطُ:
 (بِرَ بِالْفَارِسِيَّةِ: سَيْنَهُ + بَتَ بِالْفَارِسِيَّةِ: أَرْدَكُ) مِنْ آلَاتِ الْمَوْسِيْقَى / بَرَزْخُ ← بَرَزْ آخُو (أَلْعَالَمُ الْأَعْلَى: جِهَانُ بَالَا) / بَرْنَامَجُ:
 بَرْنَامَهُ / بَرَوَازُ ← پَرَوَازُ / قَابُ / بَرِيْدُ ← بَرِيْدَهُ دُمُ / بَسْتُ / بَسْتَانُ: بُوْسْتَانُ / بَعْدَادُ: بَعْجُ + دَادُ (خَدَادَادُ) / بُوْسَهُ ← بُوْسَهُ / بَهْلَوَانُ ←
 پَهْلَوَانُ (بِالْفَارِسِيَّةِ: بَنْدَبَازُ) / بَسُّ: بَسُّ / بَطُّ: بَتُّ (بِالْفَارِسِيَّةِ: أَرْدَكُ) / بَلُوْرُ: بَلُوْرُ / بِنْفَ سَجِّ: بِنْفَ شَهْ / تَارِيْخُ: تَارِيْكُ / تَتْوِيْجُ: تَاجُ
 كَذَارِيٌّ ← تَاجُ / تَخْتُ: تَخْتُ (تَرْجَمَانُ تَرْجَمَةٌ) ← تَرْتُزْبَانُ / تَنْوَرُ: تَنْوَرُ / تَوْتُ: تَوْتُ / جَامُوْسُ: گَاوَمِيْشُ / جَزْرُ: كَزْرُ / جَصُّ: كَجِّجُ /
 جَلَابُ: كَلَابُ / جَلْنَارُ: كَلْنَارُ / جَنَاحُ: كُنَّاهُ / جَنْدِيٌّ: كُنْدِيٌّ / جَوْرَابُ: كُوْرَپَا (كُوْرَپَا) / جَوُزُ: كُوْزُ (بِالْفَارِسِيَّةِ: كِرْدُو) / جَوْشَنُ ←
 جَوْشَنُ: زَرَهُ / جَوْهَرُ: كُوْهَرُ / حَرْبَاءُ: هُوْرَبَانُ (هُورُ: خُوْرُ «خُوْرُ شِيْدُ») / خَانَةٌ: خَانَهُ (بِيُوْتٌ فِي لَعْبَةِ الشُّطْرَنْجِ) / خَنْدَقُ: كَنْدَكُ /
 دِجْلَةٌ: تِيْگِرَهُ (تَنْدُ وَ تِيْزُ) / دَرُوِيْشُ: دَرُوِيْشُ / دَسْتُوْرُ ← دَسْتُوْرُ: قَانُوْنُ / دِيْبَاچُ: دِيْبَا / دِيْنُ: دِيْنُ / رَازِيَاْنَجُ: رَازِيَاْنَهُ / رِزْقُ ←
 رُوْجِيْكُ، رُوْزِيْكُ «رُوْزِيٌّ» / رُوْزِنَامَةٌ ← رُوْزِنَامَهُ (بِالْفَارِسِيَّةِ: تَقْوِيْمُ) / رُوْزْنَهُ / رَهْنَامَجُ: رَاهَنَامَهُ (دَلِيْلٌ لِلسَّفَرَاتِ
 الْبَحْرِيَّةِ) / زَرْكَشُ ← زَرْكَشُ (نَسَجَ الْقُمَاشِ بِخِيُوْطٍ مِنَ الذَّهَبِ: تَارِهَائِيٌّ زَرُّ بَهْ پارچه كَشِيْدُ) / زَمَانُ: زَمَانُ / زَمَهْرِيْرُ: بَسِيْارُ سَرْدُ /
 زَنْبِيْلُ (زَنْ: اِمْرَأَةٌ + بَالُ: يَدٌ = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زَنْجَارُ: زَنْگَارُ / سَادَجُ: سَادَهُ «سَدَاجَةٌ: سَادَكِيٌّ» / سَاعَةٌ: سَايَهُ / سَجِيْلُ: سَنْگُ كَلُ /
 سَخَطُ: سَخْتُ (الْغَضَبُ الْكَثِيْرُ) / سِرَاجُ: چِرَاغُ / سِرَادِقُ: سَرَاپَرْدَهُ / سَرَخْسُ: سَرَخْسُ / سِرْدَابُ: سَرْدَابُ (زِيْرُ زَمِيْنِ: بِنَاءٌ تَحْتَ
 الْأَرْضِ) / سَرْمَدُ: سَرَاْمَدُ (بِيْ أَعَاظٍ وَ پَايَانُ: مَا لَا أَوَّلَ لَهُ وَ لَا آخِرَ) / سِرْوَالُ: شَلْوَارُ / سِكْرُ: شِكْرُ / سَكَنْجَبِيْنُ: سِرْكَهُ اَنْگِيْبِيْنُ / سَلْجَمُ:
 شَلْجَمُ / سَنْجَابُ: سَنْجَابُ / سَوَسَنُ: سَوَسَنُ / شَاشَةٌ: صَفْحَةٌ تَلْوِيْزِيُوْنُ ← شِيْشَهُ / شِيْشَهُ / شَاهِيْنُ (صَفْرُ: شَاهِيْنُ) / شَوَنْدَرُ:
 چَغَنْدَرُ / شَهْدَانِجُ: شَاهِدَانَهُ / شَهْدُ: عَسَلُ / شِيْءٌ ← شَيْءٌ: چِيْزُ / صَفَقُ: دَسْتُ زَدُ ← چِيْكَ / صَلِيْبُ ← چَلِيْبَا / صَنْجُ: چَنْگُ،
 سَنْجُ / طَاَنْجُ: تَاَنْجَهُ / طَسْتُ: نَشْتُ / عَبْقَرِيٌّ ← آبْكَارِيٌّ / عِفْرِيْتُ ← آفَرِيْدُ / فِرْجَارُ، پَرْكَارُ ← پَرْكَارُ / فُسْتَقُ: پِسْتَهُ / فِلْفَلُ: پِلِيْلُ /
 فُوْلَادُ: پُوْلَادُ / فَيْرُوْزُ ← پَيْرُوْزُ / فَيْرُوْزَجُ: فَيْرُوْزَهُ / فَيْلُ: پَيْلُ / كَاسُ: كَاسَهُ / كَافُوْرُ ← كَافُوْرُ / كَهْرَبَاءُ: كَاهُ رَبَا / كَنْزُ: كَنْجُ / لِحَامُ:
 لِگَامُ / مِحْرَابُ: مِيْهْرَابُ / مِسْكَ: مِشْكُ / مِشْكُ: مِشْكُ / مِيْزَابُ ← نَاوَدَانُ «كَمِيْزُ + آبُ» / نَارَنْجُ ← نَارُ رَنْگُ / نَارَنْجُ: نَسْرِيْنُ: نَسْرِيْنُ /
 نِفْطُ: نَفْتُ / نَمَارِيْقُ: بَالِشُ هَا (جَمْعُ نَرْمَكُ) / هَمُوْدَجُ: هَمُوْنَهُ / وَرْدُ ← وَرْدُ: وَرْدُ / وَزِيْرُ: وِيْچِيْرُ / هَنْدَسَةٌ: اَنْدَازَهُ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

پرگرد

اُكْتُبُ عَشْرِينَ كَلِمَةً مَعْرَبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



واژگان دخیل

طازج: تازگ (تازه)	توت: توت (فرصاد)	أسوار: سوار
طست: تشت	توتياء: توتیا	أسوار: دستوار (دستبند)
فالودج: پالودگ (فالوده)	جاموس: گاو میش	بادزهر: پادزهر
قصة: کاسه	جزية: گزیت	بخت: بخت
كعك: کاک (کیک)	رستاق: رستاگ (روستا)	برقع: پرده
لعل: لال	زنجبیل: زنگپیل	بنفسج: بنفشگ
مارستان: بیمارستان	سرادق: سراپرده	بيدق: پیادگ (پیاده)
مهرجان: مهرگان (جشنواره)	سگنجبین: سرکه انگبین	پسته: فستق
نرجس: نرگس	سندس: سندس	تاج: تاج
نسرین: نسرين	سوسن: سوسن	تبا+شیر: تبا+شیر (مثل الحليب)
نفت: نفت	صولجان: چوگان	در عربی طباشیر گویند.